

محمد رضا ابراهیم

ترجمه قرآن به فارسی داستان پر پیچ و خمی دارد افزون بر این، مسأله چگونگی ترجمه قرآن به فارسی با سیر پیدایی تحول زبان فارسی در دوره خورده است. بدین معنا که نخستین ترجمه‌های قرآنی به فارسی، در شمار اولین متون نوشتاری فارسی بوده‌اند. از این جهت این آثار به غیر از اهمیت پژوهشی‌شان درباره نحوه ترجمه قرآن و تاریخچه آن به فارسی، از شان زبان‌شناختی نیز برخوردارند. به هر روی، ترجمه قرآن از نخستین روزهای گرویدن ایرانیان به اسلام - چه به گونه گفتاری و چه نوشتاری - تا به امروز رواج داشته است؛ اما در این میان آیا می‌توان از وجود ترجمه‌های معیار سخن راند؟ چرا بیشتر وقت مترجمان ما مصروف تکرار دشواری‌ها و اشتباهات گذشتگان می‌شود؟ برای رسیدن به یک ترجمه معیار و قاعدی نزدیک به متن قرآن چه باید کرد؟ ما در کجای راه قرار داریم؟ در کنار همه این‌ها، نباید از یاد ببریم که قرآن یک متن صرف ادبی نیست؛ بلکه کتاب هدایت مسلمانان است و بنابراین از جنبه‌های مقدس و استعجابی برخوردار است. از این رو، در ترجمه این کتاب باید به این موارد توجه جدی داشت. به همین دلیل، به سراغ دکتر آفرینوش - استاد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران و پژوهشگر و نویسنده - رفتیم و از او در باب مسایل گفته شده در بالا، جوای نظر شدیدی لازم به یاد آوری است که از دکتر آفرینوش اخیراً کتاب «چالش میان عربی و فارسی» به چاپ رسیده که در آن به بحث درباره چگونگی رویارویی و تعامل دوزبان فارسی و عربی و چگونگی رشد و پائش زبان فارسی در دور کنار زبان عربی، می‌پردازد. از این رو، نفعی ندارد اگر بخشی از گفتگوی حاضر به گونه‌ای مرتبط با موضوعات مورد بحث در کتاب یاد شده باشد.

ایرانیان از همان زمانی که به اسلام گرویدند، در فهم معنای زبانی که قرآن، دعاها و متون دینی بدان نگاشته شده بود، با دشواری‌های زیادی روبرو شدند. از این رو

به غیر از یادگیری زبان عربی و آشنایی با ظرافت‌های صرفی و نحوی آن خود (ایرانیان) پیشگام در گسترش این زبان شدند. بر این اساس، از همان آغاز، دست به ترجمه قرآن زدند. در همین زمینه، گفته شده که ایرانیان بر گردان قرآن را در حاشیه این کتاب مقدس می‌نوشتند و یا ترجمه‌های شفاهی آن در کوچه و بازار رواج داشت. نیز از ترجمه فارسی قرآن توسط سلمان فارسی خبر داده شده است. از سوی دیگر قرآن قدس را در اختیار داریم که به گویش سیستانی وقت ترجمه شده بود و شاید کهن‌ترین متن ترجمه قرآن باشد. اما ترجمه رسمی قرآن از قرن چهارم به بعد، یعنی از زمان ترجمه تفسیر طبری آغاز می‌شود. از این تاریخ ما با برگردان‌های متنوعی از قرآن تا به امروز رویارویم؛ اما در این تاریخچه‌ای که گفته شد همواره برخی دشواری‌ها در برگردان این کتاب آسمانی وجود داشته که می‌توان دلایل زیادی برای آن برشمرد. از این رو، به نظر می‌رسد که هنوز به ترجمه معیاری که بتوان آن را اساس ترجمه‌های دیگر قرار داد، نرسیده‌ایم. به نظر شما عمده مشکلات در ترجمه قرآن چه بوده و چه راه‌حلی‌ها یا تاکتیک‌هایی برای آن پیشنهاد شده است؟

من فکر می‌کنم برای پاسخ به این پرسش باید به طور موقتی به نکته مهم دیگری اشاره کنیم و آن این است که ایرانیان و عرب‌هایی که در آغاز اسلام با یکدیگر برخورد کردند، با چه زبانی با هم سخن می‌گفتند؟ آیا زبان سومی - به غیر از عربی و فارسی - بین آن‌ها متداول بود؟

روایت‌های تاریخی ما از این رویارویی صحبت می‌کنند؛ اما متأسفانه کمتر از چگونگی تفاهم میان دو ملت سخن می‌گویند. چون احتمالاً می‌دانیم که زبان آن‌ها متفاوت بوده است، بنابراین در صحبت آن روایت‌های تاریخی هم تردید می‌کنیم. شاید بتوان این گونه نتیجه‌گیری کرد که بیشتر مردم بین‌النهرین، ایرانی نبودند؛ اگر چه ایرانیان از گذشته در آن مسلمان به ویژه در تیسون قلعت داشتند؛ اکثر مردم بین‌النهرین ساسانی و شاید سریانی زبان بودند. این‌ها کسانی بودند که در فرهنگ عربی بدان‌ها «عربی» می‌گویند. چون

زبانشان احتمالاً سریانی بود و به عربی بسیار نزدیکه خیلی زود عربی را فرا گرفتند و به سرعت مسلمان شدند و شاید انبوهی از آن‌ها از گذشته به عنوان مترجم در میان ایرانیان و عرب‌ها زندگی می‌کردند. من در کتاب «چالش میان عربی و فارسی» کوشیدم تا روایت‌های مربوط به مسأله ترجمه را در آن روزگار بررسی کنم. به موازات این نکته بحث دیگری هم وجود دارد - که البته گوشه دیگری از کتاب را در بر دارد - مبنی بر آن که آیا خود قرآن در آن روزگار به زبان فارسی ترجمه شده است یا نه؟ همان گونه که شما اشاره کردید، روایتی در دست است که سلمان فارسی سوره حمد را به درخواست ایرانیان به فارسی برگرداند. من در کتاب تقریباً این مسأله را پذیرفته‌ام؛ چرا که در آن زمان ایرانیان هنوز مسلمان نشده بودند که بخواهند قرآن یا نماز بخوانند. آن‌هایی هم که گفته‌اند این مورد، مربوط به «بنی امیه» یا ایرانیان یمن بوده. چندان درست نگفته‌اند زیرا ایرانیانی که در یمن ساکن بودند نزدیک به شصت هفتاد سال در آن جا بودند و عربی را به خوبی یاد گرفته بودند. بنابراین نیازی به ترجمه سلمان نداشتند که بی‌شک عربی‌ای بهتر از آن‌ها نداشتند. به ویژه آن که سلمان - به روایت جاحظ و دیگران - در زبان عربی نوبا بود. در همین رابطه نکته دوم که البته به بحث بعدی پرسش شما می‌گردد، این است که آیا

سلمان و کلا ایرانیان توکست بودند چیزی از قرآن را به فارسی برگرداند؟ می‌دانیم که تنها چیزی که از ترجمه سلمان در دست است ترجمه «سوره حمد» است. در همین رابطه شکل «چه نام خداوند بخشایم» پیشنهاد شده. حال آیا این ترجمه درست است یا نه روایت داریم که این ترجمه به تأیید پیامبر (ص) هم رسیده بود. این ماجرای ترجمه قرآن، البته می‌باید تا به دوران لوح‌نقشه می‌رسد. کوفتوای دهد که اشکالی ندارد که نماز را به فارسی بخوانند.

آیا بر وفق این فتوا عمل می‌شده است؟ پشی این که آیا در چایی از ایران، نماز را به فارسی می‌خوانند؟
بله شاید در شهری مثل بخارا مردم نماز را به فارسی می‌خوانند البته این مسأله جدی‌های بسیاری برنگیخت که تا به امروز هنوز هم ادامه دارد. بدین معنا که امروزه عمده‌ای همچنان معتقد

به تحریم ترجمه قرآن هستند به هر حال، با وجود آن که روایت ترجمه سلمان از قرآن را در دست داریم - اگر چه به نظرم در نوسنی آن تردید است - قرآن تا قرن چهارم، ترجمه‌های رسمی به فارسی نداشت.

تاریخ ترجمه قرآن قدس به پیش از این تاریخ، یعنی یکی دو قرن اول اسلامی بر می‌گردد؛ یعنی شما بر این نظریه که این ترجمه نیز متعلق به قرن‌های بعدی است؟

بله به نظرم این ترجمه متعلق به قرن‌های چهارم و پنجم است.

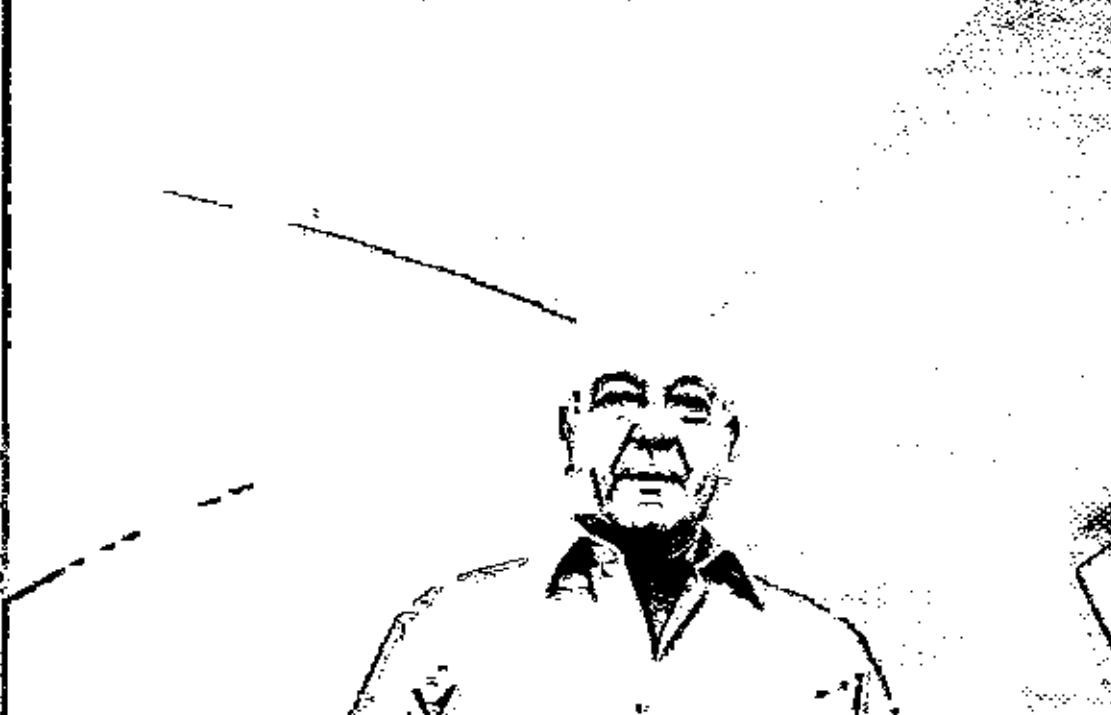
اگر این گونه باشد درباره ویژگی‌های واژگانی و دستوری این گونه زبانی (سیستانی) که آن را بسیار کهن می‌گردانند، چه می‌گویید؟ از همه این‌ها گذشته چرا شما معتقدید که ایرانیان قرآن را از قرن چهارم به بعد ترجمه کردند؟ آیا ایرانیان تا آن زمان، آن اندازه در عربی متبحر نبودند که دست به ترجمه قرآن بزنند؟ ما از کجا می‌دانیم شاید ترجمه‌های فارسی قرآن در میان عامه مردم رواج داشته است. افزون بر همه این‌ها، ایرانیانی مثل حبیبویه تا پهلوان پایه در عربی متبحر بودند که کتاب‌های دستور زبان را تدوین می‌کنند.

اگر حبیبویه به عربی تسلط داشته، در عربستان ساکن بوده است ما درباره تودعای از مردم حرف می‌زنیم که نیسی از ایرانیان و اشکالی می‌دانند این‌ها نوم علمانی هستند که زبان عربی را هنوز نیاموخته بودند. درست است که این توده ضعیف می‌خواستند معنای قرآن را بفهمند اما آن نیز از دیدگاه‌های رایج پهلوانان خواهد بود. در مرحله دیگری است بدین جهت من هیچ گاه باور نخواهم کرد که کسی قرآن را پیش از ترجمه قرآن طبری به فارسی برگردانده باشد. بی‌شک پادشاه ساسانی تصمیم به ترجمه قرآن می‌گیرد. او ناچار از فراهم‌سازی تمهیدات بسیاری در این رابطه است. تا آنچه به آن که مسأله تحریم قرآن همواره وجود داشته و مردم در بیم ترجمه کنی آن به سر می‌برند؛ اگر ترجمه‌های هم وجود داشته، باید به طور مخفیانه و آن هم در حد چند صفحه بوده باشد. از آن هم، هیچ چیزی در دست نماند. بدین جهت پادشاه ساسانی نوزده تن از قفقستان و همان بزرگ را گرد می‌آورد و از آنان فتوی موافقت برای ترجمه قرآن را می‌گیرد و آن‌گاه آن‌ها را به ترجمه قرآن می‌گمارد. خوب است معنای این کار، این است که پادشاه هم بی‌سناک از ترجمه قرآن است.

افزون بر همه این‌ها تمام ترجمه‌هایی که از قرآن از قرن چهارم به بعد شده، تشابه زیادی با برگردان معروف به طبری دارد. البته من این برگردان را مربوط به طبری نمی‌دانم و در کتاب‌هایم آن را ترجمه رسمی نام نهاده‌ام. بنابراین همه ترجمه‌هایی که پس از این ترجمه ارائه شده‌اند، از نظر ساختار زبانی و شکل ترجمه بسیار بدان شباهتند. حتی قرآن قدس از نظر ساختار زبانی، می‌تواند از این ترجمه تأثیر گرفته باشد. آن چه که در قرآن قدس، به کلی متفاوت است، گویش خاص آن است. متلاذ ترجمه‌هایی که اخیراً با عنوان تفسیر گمنام به چاپ رسیده، برخی واژه‌ها یا تعبیر شکل گویشی، عین همان کلمات ترجمه رسمی است. برای نمونه واژه «گور ویدگان» برای ترجمه واژه «هوم» در «تفسیر گمنام» به کار رفته است. در حالی که این واژه شکل گویشی همان واژه «گور ویدگان» ترجمه رسمی (تفسیر طبری) است. بنابراین وقتی پادشاهی جرأت ترجمه قرآن، آن هم در مورد انبوهی از دانشمندان، چگونه می‌تواند آنرا کرد که عمده‌ای مسلمان پاک دین سنیانی این کتاب را به فارسی در آورده باشند؟ گذشته از این، معهود نبوده که متون زیادی به این شیوه داشته باشیم. گرچه قطعاً نمی‌توان در این باره اظهار نظری کرد. من معتقدم که کتاب‌های فارسی

ترجمه خوب نداریم

کتاب کو یاد که از زبانی از نویس درباره ترجمه قرآن به فارسی



محمد رضا ابراهیم

به خط عربی در قرن های دوم و سوم وجود داشته است البته نه برای اولین نگرش به زبان فارسی. رامنعتی به دوران رودکی می شناسد اما ترجمه های قرآن به فارسی به رودتقرن های چهارم و پنجم نمی رسیده است.

کتابخانه اگر فرض کنیم که قرآن قدسی برای عامه مردم ترجمه شده بود و این گونه نبوده که از پیشینه یابی دستگاه اناری و دولتی نظام مند و چنان تفسیر طبری بر خور دار بوده باشد چه می توان گفت؟

اگر این ترجمه به زبان عامیانه سبندی بوده باشد که کجا معلوم که متعلق به قرن مثلا پنجم نباشد؟ اما تاریخ سیستان را در دست داریم. درست است که تاریخ سیستان زمانی نوشته شده که فارسی دری شکل مکتوب رسمی قرن چهارم پیدا کرده است اما پرش این است که چرا از اختصاصات واژگانی و دستوری قرآن قدسی چیزی به این کتاب تاریخ سیستان راه نیافت است؟ اگر قرآن قدسی از قرن پنجم مانده بود باید اثری از واژگان آن در تاریخ سیستان بر جای می ماند چرا که هر دو نویسنده از یک مکان (سیستان) برخاسته بودند.

این مسأله نشان می دهد که زبان دری وجود داشته است شما می فرمایید که زبان قرآن قدسی زبان عامه مردم سیستان است خوب اگر این زبان را متعلق به قرن پنجم یا حتی ششم بدانیم چه شکلی پیدا می کند؟ گویش علمیه که در یکی دو سه قرن آن اندازه تحول نمی یابد که نتوان از آن چه چیزی دریافته همین «تفسیر گمنام» را که پیشتر مثال زدیم در نظر آورید فکر می کنید که تاریخ این تفسیر متعلق به چه دوری است؟ احتمالا مربوط به دوران هبیدی است چرا که این تفسیر چیزی جز ترجمه میدی نیست به نظر می آید که از روی ترجمه و تفسیر میدی کتبی به زبان عامیانه نوشته است و واقع می توان گفت که در کنار گویش ها و گونه های علمیه ای که در مناطق مختلف جنرالهایی ایران رواج داشته زبان فارسی دری که به تدریج داشت شکل معیار و مکتوب پیدا می کرد نیز وجود داشته است مردم ایران با فارسی دری نوعی آشنایی داشتند و این تنها مربوط به قرن های سوم و چهارم نیست این آشنایی واگانی شاید از همان قرن های نخستین وجود داشته است.

آقای دکتر آرنوش اجازه بدهید از این بحث زبان شناختی تاریخی که بسیار مهم و شیرین است بگذریم و آن را به زمان دیگری موکول کنیم و به نکته اصلی یعنی چگونگی ترجمه قرآن در ایران بپردازیم. تا این جا اشاره کردید که به نظر شما ترجمه تفسیر طبری یا به تعبیر خودتان ترجمه رسمی نخستین کوشش بدون ایرانیان برای ترجمه قرآن به فارسی بوده است حال بفرمایید که ایرانیان در ترجمه قرآن یا چه دشواری هایی روبرو بودند؟ و این دشواری ها از چه نوعی بوده است؟

پرش شما بسیار کلان است از زمانی که در دوران معاصر افرادی چون دریدا و دیگران به بررسی ترجمه های کتاب مقدس پرداختند و درباره آن ها نظریه پردازی کردند دیدگاهها و نظریات گوناگونی در باب ترجمه پیدا شده که هر کدام به نوبه خود قابل تطبیق و بهره داری در مورد ترجمه قرآن از عربی به فارسی است بنابراین مسایل زیادی در این باره وجود دارد که ما هم تنها به موارد ملموس آن اشاره می کنیم.

پرسش برای آن که به موارد عینی تر اشاره کنیم واژگانیات دوری گزینیم به نظر شما آیا دشواری های بر سر راه ترجمه قرآن از عربی به فارسی تا به امروز همچنان باقی مانده است؟ و آیا می توان آن ها را حل کرد؟

این مشکلات حل شدنی نیست من درباره گوناگونی نظریه های ترجمه صحبت کردم این

نظریه ها چینی هستند به همین جهت آن چه را که من درباره زبان فارسی یا عربی می گویم درباره زبان انگلیسی یا هر زبان دیگری نیز صادق است. اما به هر حال زبان ها هم متفاوت بوده است مثلا امروزه که می خواهیم قرآن را ترجمه کنیم یا مسایلی روبرویم که در قرن چهارم وجود نداشته است برای نمونه اگر واژه «صلوات» عربی را به فارسی «همزه» ترجمه کنیم کسی با این مخالفت نمی کند اما قرن چهارم که هنوز نیسی از مردم ایران احتمالا برداشتی هستند اگر کسی کلمه «صلوات» را به «همزه» برگرداند آیا این کلمه نشان بار معنایی نمازهای رزق رشتی را بر دوش دارد یا نه؟ می تردید کرد پس وقتی در آن زمان «صلوات» به «همزه» ترجمه می شود دچار نقص های زیادی می شویم.

واژه «همزه» از ریشه Nema به معنای خم شدن، پشت دوتا کردن و تعظیم کردن آمده است. واژه «صلوات» چه؟ اتفاقا ریشه کلمه «صلوات» هم از خم شدن می آید. این ریشه بسیار قدیمی شاید به دو هزار سال پیش از زبان قرآن بر می گردد.

آیا به نظر شما این معنای مشتوک در ریشه هر دو زبان تصادفی است و افرادی که دست به ترجمه زدند از ریشه آن ها آگاهی داشتند؟

فاطمه عرض می کنم که نه. واژه های دیگر هم همین طور است. مثلا با واژه «فرشته» فارسی که هر برابری واژه «فرشته» قرآن به کار می رفته است همان بار معنایی قرآنی را دارد؟ به هر حال آن چیزی که در ذهن افراد عادی جلوه می کند مهم است بدیهی است که آن نقش ها کار کرده اند از لغات و تمهیداتی که مثلا واژگان «فرشته» و «همزه» در ذهن فارسی زبانان داشته است با امروز خیلی تفاوت دارد پس با این بدیده مواجهیم که واژگان فارسی نمی توانستند بعد معنایی واژه های قرآنی را پوشش دهند بنابراین ناچار بودیم که به یک ترجمه پنجاه شصت و هفتاد

درصدی قناعت کنیم این لطیفاتی تا به معنایی اول بر دایره معنایی دوم بر حسب جای ها و کلمات متفاوت بوده است. چیزی از این کلمات داریم. مثلا کلمه «مسجد» بی تردید کلمه ای مشترک میان عربی و سریانی است. سریانی ها این واژه را «هرکت» می گفتند که در فارسی با تأثیر از زبان آرامی «هرکت» گفته می شد. در ذهن عرب ها «مسجد» اسم مکان «مسجد» است اما ملقب قاضی بحری باید «مسجد» می شد دانشمندان نحوی می گفتند که «مسجد» است حال آن که این گونه نیست این کلمه همان واژه مشترک عربی و سریانی است که وقتی به عربی وارد شد با «مسجد» «مسجد» لطیفی داده شد و شکل «مسجد» را یافت. ایرانیان هم از طریق آرامی های واژه «هرکت» که جای نیایش و ستایش خداوند است آشنا بودند. در قرآن کریم اگر چه واژه «مسجد» ممکن است با آن واژه «هرکت» رابطه مستقیم داشته باشد اما مفهوم دیگری را متجلی می کند. حال وقتی که این کلمه قرآنی (مسجد) را به «هرکت» ترجمه می کنیم آن قرآنی که «هرکت» گذشته را می شناسد آن را به تصور می آورد نه آن مسجدی را که توسط پهلوی (ص) یادگیران در صحرای اسلام ساخته شد پس می بینیم که دو واژه از یک ریشه مشترک چه اندازه بر خور دار از بار معنایی متفاوتی هستند.

مسأله دو فرهنگ متفاوت است که بی تردید دو زبان گوناگون را در دامن خود پرورده اند بگذریم از این که

خود زبان می تواند بر بسط و گسترش داشته فرهنگ تأثیر بگذارد؛ اما به هر روی بهتر نیست که بگوییم ایرانیان با فرهنگ خاص خود فرهنگ جدیدی را پذیرفتند و اکنون می خواستند عناصری از آن را به زبان خود ترجمه کنند و طبیعتا با دشواری روبرو بودند؟ به عبارت بهتر اگر ترجمه را از طریق زبان منتقل می شود باید بپذیریم که از نحوه و روش های مختلف در این فرآیند تفاوت می شود. اما ما فعلا در مقام بررسی جزئیات هستیم بنابراین یک کلمه یا یک جمله که از زبان یک سخنور به یک زبان خاص بیرون می آید بردهای متعددی دارد. این فرآیند گوناگون در فضاهای مختلف بر معنای کلمه تأثیر می گذارد. در هر زمان مکان و فضای یک طیف خاص معنایی به کلمه داده می شود. اگر این فضا و زمان در یک نقطه به نتیجه روشنی منجر نمی شود بر این اساس جانب انبساط و بعد لغوی قرآن بسیار مهم است وقتی که نخستین سرورهای قرآن را که در آخر قرآن قرار گرفته است می خوانیم دچار احساس عظیمی می شویم. خوب این ها را چگونه می توان ترجمه کرد؟ آیا جز این است که آن را باید در فضای خاص خودش خواند تا عظمتش را درک کرد؟ پس اگر ما ایرانیان در بازگرداندن قرآن به فارسی بپذیریم در حد معنای اصلی آن را از دست می دهیم. عرب ها هم دچار این هستند.

مثالی می زنم: در قرآن کلمه «محراب» به کار رفته است. آیا آن زمانی که خداوند این کلمه را به کار برده و عربیانی که در آن زمان می فهمیدند که ما امروز می فهمیم؟ اصل آن واژه رواج وجود نداشته است. این لفظ هم از ریشه «محراب» است. این واژه ها پس با این بدیده مواجهیم که واژگان فارسی نمی توانستند بعد معنایی واژه های قرآنی را پوشش دهند بنابراین ناچار بودیم که به یک ترجمه پنجاه شصت و هفتاد

در صدی قناعت کنیم این لطیفاتی تا به معنایی اول بر دایره معنایی دوم بر حسب جای ها و کلمات متفاوت بوده است. چیزی از این کلمات داریم. مثلا کلمه «مسجد» بی تردید کلمه ای مشترک میان عربی و سریانی است. سریانی ها این واژه را «هرکت» می گفتند که در فارسی با تأثیر از زبان آرامی «هرکت» گفته می شد. در ذهن عرب ها «مسجد» اسم مکان «مسجد» است اما ملقب قاضی بحری باید «مسجد» می شد دانشمندان نحوی می گفتند که «مسجد» است حال آن که این گونه نیست این کلمه همان واژه مشترک عربی و سریانی است که وقتی به عربی وارد شد با «مسجد» «مسجد» لطیفی داده شد و شکل «مسجد» را یافت. ایرانیان هم از طریق آرامی های واژه «هرکت» که جای نیایش و ستایش خداوند است آشنا بودند. در قرآن کریم اگر چه واژه «مسجد» ممکن است با آن واژه «هرکت» رابطه مستقیم داشته باشد اما مفهوم دیگری را متجلی می کند. حال وقتی که این کلمه قرآنی (مسجد) را به «هرکت» ترجمه می کنیم آن قرآنی که «هرکت» گذشته را می شناسد آن را به تصور می آورد نه آن مسجدی را که توسط پهلوی (ص) یادگیران در صحرای اسلام ساخته شد پس می بینیم که دو واژه از یک ریشه مشترک چه اندازه بر خور دار از بار معنایی متفاوتی هستند.

هیچ ترجمه ای به معنای واقعی خوب نیست. ممکن است ترجمه ای جلوه گری کند و زیبا باشد اما هر چه زیباتر باشد از معنای اصلی قرآنی اش دورتر می شود.



قرآن در حدی که داریم نتیجه آن که هرگز نمی توان گفت که ترجمه ای خوب نیست. هیچ ترجمه ای به معنای واقعی خوب نیست. ممکن است ترجمه ای جلوه گری کند و زیبا باشد اما هر چه زیباتر باشد از معنای اصلی قرآنی اش دورتر می شود. و هر چه زیباتر و قش تر باشد به معنای قرآنی نزدیک تر می شود. این مسأله بدین معناست که در دوره معکوس حرکت می کنیم که مخالف هستند. بنابراین قرآن هم بعد از این زیبایی شناختی قوی دارد که از آن به «محراب» تعبیر می کنیم و هم طاری معنای والا و فخم است. این دو جنبه را به هیچ وجه نمی توان به فارسی برگرداند. از این رو باید به ترجمه چهل پنجاه درصدی قناعت کرد.

ما به پله اول باز گشتیم؛ یعنی درست است که شما با ادعای تحریم کنندگان ترجمه قرآن هم داستان نیستید. اما به نتیجه ای همسان با آن ها رسیدیم. نه ای می گویم که نباید قرآن را ترجمه کرد. اتفاقا ما ناچار به ترجمه آن هستیم ولی باید به همین ترجمه های بد، ناقص و متوسط قناعت کرد. بدین معنا که ما ناچاریم به کمک این ترجمه های چند صدی معنای قرآنی را به ذهن خواننده ایرانی افاد کنیم و سپس از او بخواهیم که اگر مثلا سوره «فاتحه» را می خوانی بدان که چه تباری می خوانی.

شما در تقسیم بندی در جات دقت و درستی ترجمه قرآن به فارسی، به درصدهای متفاوتی اشاره کردید. آیا معتقدید که می توان این ترجمه های را بر

روى ترجمه های فعلی قرآن به فارسی اعمال کرد؟ چگونه و یا چه معیاری؟ کتبی هست به نام قبلی میان فارسی قدیم و فارسی جدید نوشته مرحوم دکتر جایی این کتاب خوانده ام. قرآن را تقریبا به گونه ای آهنگین ترجمه کند اما برای آن که به فهمیم جملات ترجمه کدام آیه است باید خیلی بگردیم. در واقع پس متنی از عربی خیلی دور است. بعد از آن ترجمه رسمی (طبری) را نگاه کنید اصلا ترجمه به معنای واقعی کلمه نیست. شبیه آن ها این بود که متن قرآن را با یک سطر فاصله می نوشتند و سپس با خطی که حتما باید زیبا باشد در زیر متن قرآنی ترجمه فارسی آن را می نوشتند. به همین دلیل توجهی به این نداشتند که آیا این ترجمه درست است یا نه. در حقیقت ترجمه اصلی بر عهده خواننده بوده است. بدین معنا که فردی که قرآن را می خواند وقتی در زیر کلمات قرآنی واژه های فارسی آن را می دید در ذهنش نیز در مقام مترجم دوم و مطلق با نظام درست دستوری زمزمه اش ترجمه دیگری را فراموش می کرد. در واقع کار اصلی با خواننده بوده است. امروزه در پژوهش های جدید هر خط به ترجمه بر نقش خواننده و سطر تأکید می شود. شاید نقش خواننده چیزی در حد مترجم باشد. پوست که به سبب آگاهی نقش و فضاهایی که دارد در ترجمه یک متن شرکت فعال می کند البته ممکن است برعکس آن نیز رخ دهد.

ایرانیاتی که آن اندازه در حوزه علوم معنایی و بیان متعبر بودند و خود از جمله سرآمدان ادیبان و شاعران جهان بودند، آیا نمی توانستند ترجمه ای از قرآن ارائه دهند که ما را به آن حداقل هایی که شما اشاره کردید نزدیک کند؟

این کار غیر ممکن بوده است. اشاره کردم که اگر بخواهیم تا زیبایی قرآن را حفظ کنیم از معنای آن دور می شویم. چون ممکن است کلمه ای در قرآن باشد که معادل شناخته شده فارسی آن نه تنها بار معنایی آن را پوشش ندهد که اصلا مناسب آن نباشد و ما صرفا از روی ناچار می برای آن که ترجمه ای کرده باشیم آن را به کار ببریم.

آیا تفسیر همین مسأله در ترجمه قرآن در ترجمه دعاها نیز وجود دارد؟ مورد دعا خیلی ساده تر است. در واقع دعا گفتار ساده دانه و بی بدغدغه است. در دعاها کلمات و جمله های مختلفی همواره تکرار می شوند. البته بگذریم از دعاهایی که خیلی زیبا هستند مثل «صحنه سجده» اما آن دعاها معمول دشواری ترجمه قرآنی را ندارند.

درباره نهج البلاغه چه می دانید؟ در نظر می رسد که از این حیث دست کسی از قرآن نداشته باشد؟

همین طور است. حتما نهج البلاغه به نوعی از نظر دشواری قابل مقایسه با قرآن است.

آقای دکتر آرنوش مطابق سخنان شما اگر چه ترجمه هایی که تاکنون از قرآن شده با درجات مختلفی قابل ارزیابی هستند اما همواره باید در صد اراقه ترجمه های بهتری بود. ترجمه بهتر هم جز با رسیدن به ترجمه معیار صورت نمی گیرد؛ یعنی تا زمانی که ما متنی نداشته باشیم که حالت معیار برای ترجمه فارسی قرآن داشته باشد به این صورت که حداقل های یک ترجمه قابل قبول را در نحوه برگرداندن دشواری ها و ظرافت های قرآن دارا باشد نمی توانیم از پیشرفت ترجمه های قرآنی سخن بگوییم. بنابراین بفرمایید که چه ارزیابی ای از ترجمه های فعلی قرآن به فارسی دارید و دیگر برای رسیدن به یک ترجمه معیار قرآنی چه راه هایی را باید بینماییم و در واقع چگونه می توان بدان رسید؟

در میان ترجمه های فعلی هم ترجمه های

در میان ترجمه های فعلی هم ترجمه های

در میان ترجمه های فعلی هم ترجمه های

در میان ترجمه های فعلی هم ترجمه های

در میان ترجمه های فعلی هم ترجمه های

در میان ترجمه های فعلی هم ترجمه های

در میان ترجمه های فعلی هم ترجمه های

در میان ترجمه های فعلی هم ترجمه های

در میان ترجمه های فعلی هم ترجمه های

در میان ترجمه های فعلی هم ترجمه های

در میان ترجمه های فعلی هم ترجمه های

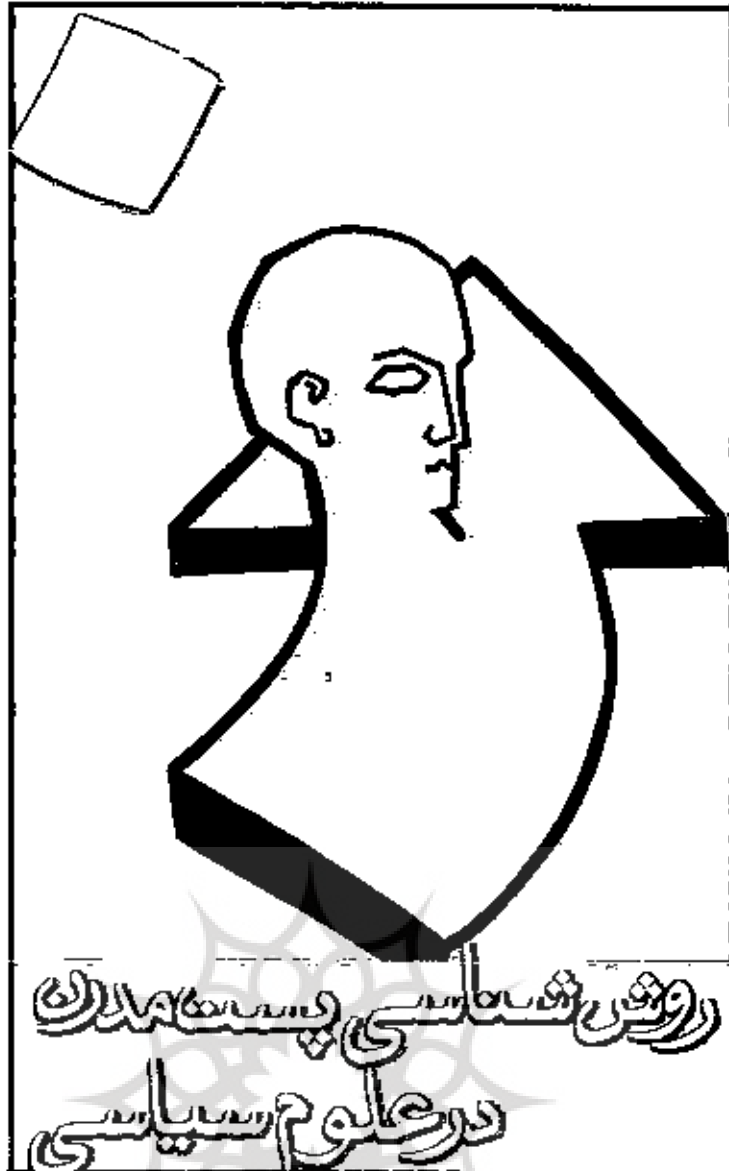
خوب وجود دارد و هم بد بدین معنا که تمام لشکارتی را که به یک ترجمه خوب از جنبه نظری می‌گیریم بر این ترجمه‌ها وارد است تصور بنده این است که عجمی دانشمند از فقیه گرفته تا فیلسوف و زبان‌شناس ایرانی گردهم بیایند و قرآن را به فارسی شایسته ترجمه کنند به طوری که کمترین عیب ممکن قرآن باشد خدا حدی که بتواند به متن قرآن نزدیک شد. حال این نزدیکی ما ممکن است شصت یا شصت و پنج درصد باشد با این وجود ما باید به یک نزدیکی شصت و پنج درصدی برسیم و آن گاه ترجمه‌های دیگر را تقریباً کنار بگذاریم و به دیگری توصیه کنیم که این ترجمه را بخوانند. منتها این ترجمه در لحن و گفتارش، بلز ما را با مشکل مواجه می‌سازد.

بهترین راه این است که قرآن به چند نوع ترجمه شود یکی ترجمه رسمی و فنی باشد که برای استفاده در بیان و دانشمندان باشد و دیگری قرآن به زبان نوجوانان و جوانان باشد و سایر هم کسی می‌خواهد به سبک پیشینان، قرآن را ترجمه کند این کار را انجام دهد اما سبک بزرگی که در این رابطه وجود دارد خارج از ترجمه است. بدین معنا که همیشه قرآن را به یک شیوه درک نمی‌کنیم ممکن است برای فهم قرآن، دو سه یا حتی پنج گونه روایت داشته باشیم که بی‌شک هسته به آن که به کتبیک از آن روایت‌ها پایند باشند ترجمه‌های متفاوتی نیز از یک آیه یا ابایی ارائه می‌دهیم.

از این رو به تقسیم باید تمام ترجمه‌های ممکن از یک آیه در قرآن آورده شود. درست است که این کار حجم ترجمه را بالا می‌برد اما از مسائل و دشواری‌های ترجمه کم می‌کند. البته این کار در غرب شده است مرحوم حبیبی در قرآنی که به زبان فرانسه ترجمه کرده همین شیوه را پی گرفته است. اگر چه پیش کوچکی از قرآن خود یک مجلد بزرگ شده است اما کار بسیار مفیدی است که باید در ترجمه قرآن به فارسی هم دنبال شود نیز باید در ترجمه‌های قرآن بی‌لوریم که یک آیه خاص به چه صورت‌های دیگری هم خوانده شده است در گذشته که ویر گول و نقطه نبوده است مثلاً آیه «الم ذلک الکتاب لاریب فیہ هدی للمتقین» را به چند شکل می‌توان خواند: ۱- ذلک الکتاب بی‌منا - خیر، ۲- ذلک الکتاب لاریب فیہ (بنا - خیر)، ۳- ذلک الکتاب لاریب فیہ هدی للمتقین، ۴- الم ذلک الکتاب لاریب فیہ هدی للمتقین. بنابراین هر گونه که بخوانید ترجمه‌های متفاوتی از آن برد می‌شود از این موارد در قرآن بسیار است و در برخی جاها ممکن است معنای اخلاقی تغییر دهد.

پس برای رسیدن به ترجمه‌های معیار از قرآن راه درازی در پیش داریم؟

همین طور است فکر می‌کنم که ترجمه‌های قرآن پس از انقلاب به هفتاد و سه رده است البته من در این جا از هیچ ترجمه‌ای نام نمی‌برم فقط این را بگویم که تقریباً تمام آن‌ها از روی یکدیگر باز نویسی می‌کنند مثلاً برخی گفته‌اند که فلان مترجم آن فعل معلوم را مجهول ترجمه کرده است حال خوب که نگاه می‌کنیم در می‌یابیم که اگر آن فعل معلوم مجهول ترجمه شده در جای خودش خوب بوده است در برخی مواقع هم غلط‌های فاحش است که به جای خود باید گفته شود این غلط‌ها در ترجمه‌های قدما هم وجود دارد به هر حال با هم بسیار خطری رویارویم و تا رسیدن به ترجمه‌های معیار و قابل قبول راه درازی در پیش داریم.



امیر دبیری مهر

هر کار پژوهشی علمی بویژه در حوزه علوم انسانی و سیاسی نیازمند برخورداری از یک چارچوب منسجم آکادمیک در ساختار و ظاهر و رویکرد و رهیافتی روشمند در متن و محتوا و باطن پژوهش است. اساساً نوشته‌ها و گفته‌های فاقد این دو ویژگی، هر چند مملو از دانش و تجربه و اطلاعات باشند ارزش علمی ندارند یعنی در واقع تکرار مکررات هستند و نه دانش برداشتی موجود می‌افزایند (اسیپ پنادی پژوهشی) و نه گریه از کار فرو بسته پشیر می‌کشایند (اسیپ کار سردی پژوهشی). از این رو محققان همواره بعد از انتخاب موضوع تحقیق، باروش‌ها، چارچوب‌ها و رهیافت‌های متعدد برای انجام پژوهش مواجه اند که انتخاب یکی از آن‌ها ضروری و در عین حال مشکل و دغدغه آفرین است. این نوشتار ضمن بیان مختصری از روش‌شناسی و رهیافت‌های سیستم‌مدرن در علوم انسانی، به این بحث می‌پردازد که مواجهه پژوهشگر با رهیافت‌های نوین در علوم سیاسی باید فعال، آگاهانه، گزینشگر و نقاد باشد و با معیار قرار دادن ملزومات و اهداف پژوهش از رهیافت‌های گوناگون بهره‌مند شود که نام آن راهی توان‌گر و یکره تلقیاتی نهاد.

رهیافت‌ها در تفاوت پاسخ‌های آن‌ها به هست پرسش است ۱- هدف پژوهش ۲- چستی واقعیت اجتمالی ۳- مرشد انسان ۴- تفاوت شناخت علمی و فهم متعارف ۵- چرستی نظریه یا فهم مناسب در علوم اجتمالی ۶- چگونگی ارزیابی داده‌ها ۷- ماهیت داده‌ها و شمول آنها ۸- ارزش‌های مدنظر پژوهشگر و داور او.

تفاوت روش‌شناسی و روش تحقیق روش‌شناسی یا روش تحقیق متفاوت است. مشکل روش تحقیق همان متدولوژی است فرهنگ آکسفورد در برابر واژه متدولوژی ترجمه زیر را ارائه کرده است که بیشتر معنای شیوه و راه از آن استفاده می‌شود:

A set methods and principles used to perform a particular activity or procedure, plan of action, way, manner in which one conducts business, technique, systematic arrangement of actions

در حالی که در برابر واژه approach که معادل فارسی آن رهیافته نظر کردن، رویکرد، نگارش و ممبر است و معنای روش‌شناسی بیشتر با این واژه مناسب‌تر دارد آورده است:

A way of dealing with sth, a way of doing or thinking about sth such as a problem or a task

گذشته از معادل‌هایی زبانی که به بحث ما نرسید، در تفاوت روش تحقیق و روش‌شناسی می‌توان گفت روش تحقیق مجموعه‌ای از فنون و مهارت‌هایی است که از طریق آن‌ها می‌توان پدیده‌ها و موضوعات را در حوزه‌های مختلف علوم پژوهش کرد که در حوزه علوم سیاسی نیز این روش مختصات خود را دارد مانند این که فرضیه می‌تواند نوعی رابطه علی را بین متغیرهای تابع و

مستقل بیان کند یا از نوعی رابطه همبستگی بین متغیرها خبر دهد در حالی که چیزی که در علوم سیاسی از آن به عنوان روش‌شناسی نام می‌بریم بیشتر از آن که مهارت و شیوه‌های گوناگون برای تحقیق یا پژوهش باشند، خبر از انواع رویکردها و نظر گله‌سایه پدیده‌های سیاسی می‌دهد که بیشتر با فلسفه مدرن کثرتی ارتباط دارد از این رو که قائل به «همود»‌های متکثر از «هود» واحد است. در سیاست نیز روش‌شناسی، این تفاوت‌ها را آشکار می‌کند و به محققان در شناخت بهتر و دقیق‌تر و جامع‌تر پدیده‌های سیاسی یاری می‌رساند. از این رو روش‌شناسی در علوم سیاسی بیشتر بخشی معرفت‌شناختی است تا از این رو شاید مناسب باشد که به جای واژه «رویکرده» یا approach واژه «هکتیبه» یا school را برای روش‌شناسی به کار ببریم. در واقع وقتی از طرح تحقیق، برنامه‌ریزی تحقیق، فرایند تحقیق، متغیرها، فرضیه، تعاریف مفهومی و عملیاتی، جمع آوری اطلاعات، اندازه‌گیری اطلاعات اعم از اتمی، رتبه‌بندی، فصل‌بندی و تفسیر، نمونه‌گیری و... سخن می‌گوییم در باره روش تحقیق سخن می‌گوییم ولی وقتی سخن از رویکردهای پژوهشی می‌گوییم، سخن از رهیافت‌ها و تفکرهای، فمینیستی و تجزیه و تحلیل گفتمان و انتخاب عقلانی سخن می‌گوییم. از رهیافت یا مکاتب در علوم سیاسی سخن می‌گوییم و عدم تمایز بین این دو ساخت موجب اشتقاقی‌های ذهنی و عملی خواهد شد. از این رو در هر رهیافت ممکن است روش‌های متفاوتی وجود داشته باشد. نسبت رهیافت و روش همانند نسبت دیدگاه و ابزار است. به عنوان مثال روش تاریخی در علوم سیاسی یعنی مراجعه به متون و اسناد تاریخی و تجزیه و تحلیل رفتارها و روابط و مواقع برای شناخت واقعیت سیاسی در آن دوره و تأثیر آن بر تحولات بعدی، ولی در رهیافت‌های تاریخی مباحث دیگری مطرح است. برخی رهیافت تاریخی را به معنای شناخت گذشته در شرایط زمانی و مکانی خودش می‌دانند نه مطالعه مفهومی در طول تاریخ. «هکتیپ‌ها» مخالف سیر خطی اندیشه است و قائل به متن فکری است که به موازات هم پیش می‌روند. رهیافت جامعه‌شناسی می‌تواند به نوعی جبر است که همان تأثیر جامعه بر اندیشه است. رهیافت اقتصادی می‌گوید اندیشه سیاسی چیزی جز بازتاب مسائل اقتصادی نیست. اثبات‌گرایی و بینگشت‌ناب معتقد است گزاره‌های فلسفی به نام‌ها تحلیل و تحلیل می‌شوند. این نام‌ها اجزای بنیادی‌ای هستند که ما به ازای خارجی دارند. اگر چیزی بخواند معنای باشد یا باید قرار دادی باشد یا ما به ازای خارجی داشته باشد و هر چه غیر از این دو باشد بی‌معنا و توتولوژیک است. پس می‌توان گفت روش‌شناسی نشکر شیوه خاصی از نگارش، سازمان‌دهی و شکل‌بخشیدن به تحقیق است.

رهیافت‌های موجود در علوم سیاسی که هر محقق در پژوهش و تجزیه و تحلیل خود از پدیده‌های سیاسی به آن‌ها نیازمند است عبارتند از: ۱- پیوسته‌شناسی، ۲- رفتارگرایی، ۳- ساختارگرایی، ۴- کثرت‌گرایی، ۵- عقل‌گرایی انتقادی یا مکتب فرانکفورت، ۶- هرمنوتیک، ۷- پدیدارشناسی، ۸- تفسیرگرایی، ۹- انتقادی، ۱۰- فمینیستی، ۱۱- نهادگرایی، البته می‌توان تعدادی از این رهیافت‌ها را در ذیل عناوین کلی‌تری قرار داد مانند این که هرمنوتیک و پدیدارشناسی را می‌توان در ذیل عنوان تفسیرگرایی قرار داد و وجود اشتراک و افتراق آن‌ها را بر شمرده هر یک از رهیافت‌های مذکور تمایل دارند راه‌های گوناگون از روش‌شناسی و راه‌های شناخت جهان معرفی کنند. این که با چه معیارهایی می‌توان تمایز این رویکردها را در علوم سیاسی شناخت و بیان کرد، محل بحث‌های گسترده در روش‌شناسی است.

روش‌شناسی سیاست

در علوم سیاسی